

هلن کلر

داستان زندگی من

به انضمام نامه‌ها (۱۸۸۷-۱۹۰۱) و شرحی از تحصیل وی

و قسمت‌هایی از گزارش و نامه‌های معلم او

«آن مانسفیلد سولیوان Ann Mansfield Sullivan»

به قلم جان آلبرت میسی John Albert Macy

ترجمهٔ ثمینة بیرنظر «باغچه‌بان»

کلر، هلن آدامس، ۱۸۸۰-۱۹۶۸م
داستان زندگی من، به انضمام نامه‌ها (۱۸۸۷-۱۹۰۱) / هلن کلر، و شرحی از تحصیل وی و
قسمتهائی از گزارش و نامه‌های معلم او «آن مانسفیلد سولیان» / به قلم جان آلبرت میسی؛ ترجمه
ثمینه پیرنظر «باغچه‌بان». - تهران: علم، ۱۳۸۴.

ISBN 964 - 405 - 507 - 1

۴۴۰ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

The story of my life: with her letters (1887-1901)
and a supplementary account of her education, including passages from the reports
and letters of her teacher, Anne Mansfield Sullivan: c1988.

عنوان اصلی:

چاپ قبلی: کتاب زمان ۱۳۸۳.

۱. کلر، هلن آدامس، ۱۸۸۰-۱۹۶۸م. Keller, Helen Adams. ۲. زنان نابینای کر و لال -
ایالات متحده - - سرگذشتنامه. ۳. نابینایان کر و لال - - ایالات متحده - - سرگذشتنامه. الف.
میسی، آن سالیوان، ۱۸۶۶-۱۹۳۶، Macy, Anne (Sullivan). ب. میسی، جان آلبرت،
۱۸۷۷-۱۹۳۲م، Macy, John Albert. ج. باغچه‌بان، ثمینه (پیرنظر)، مترجم. د. عنوان.

۳۶۲/۴۱۰۹۲

HV ۱۶۲۴ / ک۸۳

۱۳۸۴

م۸۴ - ۷۸۶۰

کتابخانه ملی ایران



نسخه

داستان زندگی من

نوشته هلن کلر

ترجمه ثمینه پیرنظر «باغچه‌بان»

چاپ اول ۱۳۸۴

تیراژ: ۱۶۵۰ نسخه

حروفچینی: گنجینه

لبنوگرافی: صدف

چاپ: گلزننگ یکتا

خیابان انقلاب - بین خیابان فخررازی و دانشگاه شماره ۱۳۵۸ - تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۱-۵۰۷-۴۰۵-۹۶۴ - ISBN 964 - 405 - 507 - 1



هلن کلر در ۷۱ سالگی

فهرست

۱۱ مقدمهٔ ناشر

۱۳ پیشگفتار

بخش اول:

۲۱ داستان زندگی من

بخش دوم:

نامه‌ها

۱۴۱ مقدمه برنامه‌ها

۱۴۳ نامه‌ها

بخش سوم:

شرح مکمل زندگی و تحصیلات هلن کلر

۲۶۱ در نوشتن کتاب

۲۶۴ شخصیت

۲۷۸ تحصیل

۳۸۳ سخنگویی

۳۹۳ سبک ادبی

داستان زندگی خویش را به :

الکساندر گراهام بل تقدیم می‌کنم که
به کرها زبان آموخت و زبان‌داران را قادر
ساخت که از دامنه‌کوه‌های آتلانتیک تا جبال
روشوز صدای یکدیگر را بشنوند.

هلن کلر

www.ketab.ir

مقدمه ناشر

این کتاب در سه قسمت تنظیم شده. قسمت اول و دوم شامل سرگذشت و نامه‌های هلن کلراست که شرح زندگی کاملی او را تا آنجا که خودش به یاد می‌آورد دربر دارد. از تحصیلش چندان گزارش کاملی نمی‌تواند بدهد و از آنجایی که دانستن قسمتی از آن برای فهم آنچه نوشته، لازم است صلاح در این دیده شد که شرح زندگی را با گزارش‌ها و نامه‌های معلمش میس آن مانسفیلد سولیوان تکمیل کنیم. شرح اضافی خصوصیات اخلاقی و انسانی میس کلر شاید چندان لزوم نداشته باشد، معهذاً در درک روشن‌تر شخصیت و کاری که وی و معلمش به انجام آن موفق شده‌اند کمک بسزایی خواهد کرد.

جان آلبرت میسی

پیشگفتار

هلن کلر در سال ۱۹۰۴ از دانشگاه رادکلیف فارغ‌التحصیل شد. کتاب حاضر در سال دوم دانشکده باکمک و تشویق معلم زبان انگلیسی وی، چارلز تاون سند کویلاند و منتقد ادبی، جان آلبرت میسی، نوشته شده و شامل شرحی از فصل‌های اولیه زندگی وی به قلم خودش و منتخبی از نامه‌ها و شرحی از تحصیل اوست که بیشتر آن از یادداشت‌های آن سولیوان معلم گرانمایه‌ای که مصاحبت و راهنمایی‌اش میس کلر را از تاریکی و خاموشی و انزوا نجات بخشید و به دنیای بزرگ رهنمون شد، استخراج شده است.

در پنجاه سال گذشته میس سولیوان زندگی پر حادثه و مفیدی داشته است. طبیعی است که وی بایستی زندگی خویش را وقف کمک به کسانی کند که از شنوایی و بینایی محروم بوده‌اند. این کار را وی در طی سخنرانی‌ها و مقالات و رشته کتاب‌هایی که به نام «جوانی» سال‌های بعد (۱۹۲۰) و یادداشت‌های هلن کلر (۱۹۳۸) و غیره نگاشته به انجام رسانده است. در عین حال در سازمان‌هایی از قبیل «جمعیت حمایت کوران امریکا» که کوشش خود را مصروف نگهداری و تحصیل محرومان می‌کنند فعالیت علنی داشته است. این کتاب، وی را به سرزمین‌های دور: اروپا و آفریقا و خاور دور و میانه و کانادا و سرتاسر امریکا برده است. بر این مأموریت نه تنها انوار تابناک تجربیات خویش را افزوده بلکه برتر از هر چیز خود را نمونه و وسیله تشجیع و مایه امیدواری همدردان خود

ساخته است.

هنگامی که میس سولیوان در سال ۱۸۸۷ نزد هلن کلر آمد وی طفلی بود که بیش از هفت سال از سنش نمی‌گذشت و با وجودی که پدر و مادر عزیزش می‌داشتند عاجز و درمانده و محتاج و نگران بود. زشد وی از این مرحله به مرحله شخصی که معتمد به نفس و وجودش منشاء اثر است و درهای دانش و پژوهش و روابط اجتماعی انسان‌ها به رویش باز است، در مدت بسیار کوتاهی به ثمر رسید. خواندن شرح این پیشرفت مانند تماشای فیلم آهسته‌ای است که از حیات نموکنده گیاهی تهیه کرده باشند.

نبوغ معلم هم کمتر از نبوغ شاگرد نبوده است. آن سولیوان از «مؤسسه پرکینز برای تعلیم کورها» که در بوستون واقع است و به خاطر پیش‌آهنگی‌ای که در کار تعلیم کور و کرها منجمله لورا بریجمان داشته، معرفی شده بود. آن سولیوان از پدر و مادر فقیر ایرلندی در آمریکا متولد شد و در سن ده سالگی به علت فقر به محل معروف نگهداری فقرا در شهر تیوکسبری واقع در ایالت ماساچوست فرستاده شد. آن در کودکی از بی‌کسی و ظلم رنج فراوان کشید. زنده بیرون آمدن وی از همه این بلیات و مرارت‌ها خود دلیل بر استواری و پایداری جسمانی و روحانی و اراده خلل‌ناپذیر وی بوده است. در طی آن سال‌ها روح آهنین وی آبدیده شد. بر اثر مرضی در کودکی نور چشمان خود را از دست داد و هرگز شفای کامل نیافت. بنابراین در تعلیمات خود نه تنها روشی که در پرکینز معمول بود به کار برد بلکه حاصل تجربیات خویش را نیز به کار بسته است. بهتر است گفته شود که این روش‌ها را با شخصیت شاگرد خود تطبیق داد.

اولین درس وی درس اطاعت بود تا بتواند خوی سرکش و معاند هلن را رام کند. سپس به آموختن الفبای دستی به وی پرداخت تا به کمک انگشتان، معانی و اسامی اشیاء و اشخاص را به او انتقال دهد. در همان وقت هجی کردن با انگشتان را آموخت و چندی بعد نوشتن را. (سخن گفتن را تا سه سال بعد از آن نیاموخت و بعد آنچه آموخت بسیار ناقص بود). سپس در یک روز بسیار درخشان، درست سه ماه پس از ورود میس سولیوان، ناگهان به شاگردش الهام شد که هر شیشی نامی دارد. از آن به بعد میل شدیدی به آموختن در وی پیدا شد.

اما میس سولیوان بیش از آنچه که شاگردش با اشیاء آشنا بود لغت به او آموخت، در نتیجه هلن متوجه موضوعی شد که از لحاظ اهمیت کمتر از اولی نبود و آن این بود که در مقابل هر نامی شیئی وجود دارد. کنجکاوی ماجراجویانه‌اش دو سؤال در ذهن او برانگیخت: نام این چیست؟ و این کلمه نام چه شیئی است؟ می‌گویند که وظیفه این معلم و شاگرد در این مهم به نیروی یک پهلوان و صبر و حوصله یک کارگر معدن زغال و قدرت اراده فوق‌العاده و ظرافت طبع شاعرانه احتیاج دارد. هلن از ۱۹ ماهگی از قوه بینایی و شنوایی محروم شد و اکنون امکان‌پذیر نیست که به دقت گفته شود که از تجربیات اولیه‌اش تا چه حد اثر پذیرفته است. آنچه محقق است اینست که بعد از ناخوشی کودکی بینایی خود را از دست داده و در نتیجه از احساس بینایی و رنگ محروم گردید. موضوع صدا به این سادگی نیست. شنوایی را از راه گوش دریافت نمی‌کرد و در نتیجه آهنگ صدا را نمی‌شنید ولی امواج صوتی به بدنش می‌رسید و هنوز هم می‌رسد و احساسات ارتعاشی و وزنی در وی برمی‌انگیزد.

میس کلر جایی شکوه می‌کند که نمی‌تواند به آسودگی از خانه خارج شود و به آزادی گردش کند و ناچار است منتظر شود تا کسی برسد و راهنمایش را به عهده گیرد. اشخاص معمولی که از احساسات عادی برخوردارند برای تطابق با محیط مادی و اجتماعی بر «مسافت‌یاب‌های»^۱ روشنایی و صدا اتکاء می‌کنند ولی میس کلر می‌بایستی بدون این «علامات عبور و مرور»^۲ زندگی کند. تنها آنتن^۳ وی در خارج از شعاع عملیات دو دستش، حس بو و درک ارتعاش است که هر دو غیر دقیق و نسبتاً محدودند. این محرومیت چندان عظیم و آشکار است که لازم به تذکر نیست، معهذاً برای پرهیز از اغراق بد نیست بپیمیم این دو احساس در زندگی عادی ما چه اهمیتی دارند. در عمل ما خود با «علامات حسی»^۴ کاری نداریم بلکه با اشیایی که آن‌ها را معرفی می‌کنند سر و کار داریم و این اشیاء خواه به کمک ابزار بینایی و شنوایی معرفی شوند و خواه

1. Distance Receptors

2. Traffic signals

3. Antennae

4. Sensory signal

مانند میس کلر به کمک ابزار لامسه و ارتعاشی و بویایی درک شوند در هر دو حال یکی هستند. چنانکه ویلیام جیمز در طی نامه‌ای برای میس کلر می‌نویسد: «دنیای بزرگ، گذشته و سابقه ما، دنیای عقاید و اندیشه‌های ماست.» مشابهتاً احساسات، فقط جزئی از هوشیاری ما را نسبت به زیبایی‌ها تشکیل می‌دهند. اگر روانشناسان نباشند شعرا در این موضوع درس بسیار به ما آموخته‌اند. دربارهٔ پیتر بل^۱ که زایندهٔ طبع وردزورث^۲ است می‌گویند، «گل سرخی که کنار جویباری می‌روید برای وی گل سرخی بیش نیست» و یا اینکه «آسمان صاف آبی هرگز در روحش تصویر واقعی نداشت.» میس کلر البته چنین پیتر بلی نیست. به علت هوشیاری و تماس واقعی که نسبت به محیط خود دارد معنای گل سرخ و آسمان آبی بر وی معلوم است - و در روحش تصویر واقعی دارد. همیشه میس کلر را با نقایصی که دارد در نظر می‌گیرند. اما اگر از تجربیات او آنچه که با چشم دیده و با گوش شنیده می‌شود را کسر کنیم چه می‌ماند؟ طبیعت و تاریخ و اجتماع بر جای می‌ماند و همه نوع اشیایی که بر وی به سبب اسم‌ها و تعریف‌ها و اعمال خاص و احساساتی که برمی‌انگیزند معروفند، بر جای می‌مانند. اشیاء عادی را با احساساتی که هنوز از وجودشان برخوردار است می‌شناسد مثلاً آب را از جریان خنک و گل را از عطر دل‌انگیزش. قلمرو احساسات لامسه و حرکتی و ارتعاشی و بویایی وی بسیار غنی و هوشیار است. هلم احساسات مردم را با لمس چهره‌هاشان به خوبی کسانی که می‌بینند، می‌خواند و این امر در هر دو حال معجزه نیست. حقیقت مهم و غیرقابل تردید این است که وی هنگامی که از چشم و گوش خود محروم شد مغز خود را از دست نداد. بنابراین می‌تواند فکر کند، مقایسه نماید، به یاد بیاورد و به خاطر بسپارد، پیش‌بینی کند و ربط دهد و تصور نماید و حساب کند و احساس نماید. دنیای او همان ابعادی را داراست که دنیای دیگران دارد و شرکت وی در عالم نطق و زبان به طور کلی در زندگی نیز همانقدر طبیعی است. میس کلر که طبیعت، نیروی فوق‌العادهٔ فعالی توأم با روحیهٔ شاد و امیدواری در وجودش

1. Peter Bell

2. Wordsworth شاعر انگلیسی

به ودیعه گذارده به اضافه تمایل شدیدی که برای مراد و بیان و دریافت عقاید خود و دیگران دارد با آغوش باز، قدم به سوی زندگی و درس‌هایی که می‌توان از آن نکته‌ها آموخت، برداشته است.

درست است که هلن کلر از پاره‌ای حواس طبیعی محروم است - و کیست که نباشد؟ - ولی آنچه که وی را متمایز از دیگران می‌سازد این محرومیت نیست بلکه عظمت غلبه‌ای است که وی بر این نقص خود نموده و حتی از آن استفاده کرده است. هلن از مردم، امید همدردی و تفاهم دارد ولی استرحام نمی‌کند. هیچ کس نمی‌تواند بدون احساس تحسین و قدردانی او را بشناسد و یا آثارش را بخواند. می‌شود تصور کرد که ممکن بود هلن کلر بر اثر شفقت و مهربانی بسیاری که می‌دید طفل لوس و فاسدی شود، ولی میس سولیوان او را از این بلیه نجات بخشید و سپس خودش در سال‌های بزرگی با هوش و فراست و حقیقت‌بینی که داشت به کمک خویش شتافت و از فساد و تباهی خود را برکنار داشت. زندگی هرگز برای او آسان نبوده و او هم هرگز در صدد گریز از آن نبوده است. ساعات بیشماری را در تاریکی و عزلت گذرانده، اما در این لحظات زندگی، نسبت به دردهای عموم بشریت حساسیت فوق‌العاده نشان داده است. نتیجه را می‌توان از کلمات خودش گرفت که می‌گوید: «با گذشت زمان، خوش‌بینی سطحی من تبدیل به ایمان عمیقی شد که حقایق تلخ زندگی را می‌سنجند. معهذاً امیدوار در راه زندگی بهتر گام برمی‌دارد و حتی در مقابل شکست از تلاش باز نمی‌ایستد.»^۱ تماس‌های من با میس کلر چندان نبوده ولی هرچه بوده در خاطر من نقش بسته است. در سال چهارم در دانشگاه رادکلیف که مصادف با دهمین سال تدریس من در هاروارد بود درسی در تاریخ و فلسفه با من گرفت. بهترین خاطره‌ای که از او دارم بیان حالت صورت و تبسم و تفاهمی بود که از درک مطالبی که سر درس می‌گفتم و به توسط گوش و انگشتان میس سولیوان به او انتقال می‌یافت، در وی پیدا می‌شد. این عکس‌العمل البته کمی دیوتر از معمول در چهره او پیدا می‌شد ولی کاملاً واضح بود و شکی در آن نمی‌شد کرد، زیرا

۱. نقل از کتاب Midstream تألیف هلن کلر که در سال ۱۹۲۹ منتشر شد.

به فواصل مشخص بعد از سایر اعضای کلاس پدیدار می‌شد. یکی از ملاقات‌های اخیری که در منزل یکی از دوستانش با او کردم مدت دو ساعت از لذت مصاحبت و معاشرت او برخوردار شدم. و این بار نیز از تیزی سرعت انتقال او به حیرت افتادم. هنگامی که شخص با او صحبت می‌کند حس می‌نماید که به گوش باطنی و چشم مغزش راه یافته است و این بیش از آن چیز است که می‌توان دربارهٔ صحبت با اکثر کسانی گفت که گوش خارجی و حس باصره‌شان سالم است.

رالف بارتون پری